

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۹، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۷

صفحات ۴۰۳ تا ۴۲۳

تصرفات دادخواهان در دعوا و دادرسی (رویکرد تطبیقی)

حسن محسنی*

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۸)

چکیده

اینکه گفته می‌شود «دعوا شیء متعلق به طرفین است»، بیانگر این واقعیت عملی و حقوقی است که هریک از خواهان و خوانده می‌توانند در آن شیء تصرفاتی کنند؛ مانند تصمیم‌گیری درباره تعیین خواسته و آزادی آنان در گزینش خواسته، تغییر در آن، انتقال آن، و آزادی در انتخاب محتوای دفاعیات. با وجود این، دعوا در مقطعی مشترک شده، شیء میان طرفین متداعیین مشاع می‌شود. این مقطع به‌عنوان «ختم» شناخته می‌شود. گاه هم طرفین در دادرسی، و نه در دعوا، تصرف می‌کنند. آنجایی که هریک از طرفین در دعوا تصرف می‌کنند، مانند سازش و داوری، یا در قلمرو آن با دعاوی طاری تغییراتی ایجاد می‌کنند، این اقدامات نیازمند تراضی است یا اینکه نیاز به قبول خوانده دارد. در هر حال، به‌نظر می‌رسد این حد از مالکیت نسبت به دعوا به خواهان اجازه ندهد که در هنگام اعمال حق دادخواهی در شیوه‌های شکایت بتواند با انصراف کلی از حق مورد دعوا، در وضعیت دعوایی که به آن رسیدگی شده است، تصرف کند. به بیان دیگر، استرداد دعوای نخستین در طرق شکایت از رأی، شدنی نیست.

واژگان کلیدی

استرداد دعوا، انصراف کلی، تصرف در دعوا، ختم، مالکیت.

مقدمه

دعوا شیء متعلق به طرفین است که ماهیتاً نیز اختلاف نامیده می‌شود و «وضعیت ناشی از عدم قطعیت حقوقی» است که در روابط طرفین متداعیین به وجود آمده و قرار است با رأی به قطعیت و روشنی برسد (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۴۵-۴۷). مسئله تصرفات متداعیین در اصل این دعوا یا دادرسی مربوط به آن امری است که شناخت حدود آن بایسته می‌نماید. بر پایه اصل ابتکار عمل خصوصی، طرفین، و نه دادگاه، مبتکر دعوا در دادگستری هستند (ماده ۲۳ آ.د.م.) (ر.ک. غمامی و محسنی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۶-۲۰۱). این اصل همچنین آنان را مبتکر خاتمه دادن به دعوا نیز می‌نماید؛ امری که در حقوق دادرسی مدنی ما به شکل استرداد درخواست، دادخواست و دعوا یا انصراف کلی از دعوا شناخته می‌شود (ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م). درباره اصل امکان استرداد دعوا یا انصراف از آن در مرحله نخستین کمتر گفتگو شده است، اما این کار در شیوه‌های شکایت از رأی مناقشه برانگیز است؛ چراکه قانون‌گذار در واخواهی پیرامون آن سکوت نموده و در تجدیدنظرخواهی صرفاً به استرداد دادخواست تجدیدنظر اشاره کرده (ماده ۳۶۳ قانون یادشده) و در فرجام‌خواهی فقط در ماده ۴۱۵ پیرامون اثر استرداد فرجام‌خواهی اصلی بر فرجام تبعی سخن گفته است.

پرسش اصلی این نوشته آن است که مالک دعوی مدنی کیست؟ حدود تصرفات یک‌جانبه طرفین در دادرسی و دعوا کجاست؟ و در واقع، دعوا از چه مقطعی میان طرفین مشاع می‌شود؟ همچنین، پرسش دیگر در این نوشته آن است که آیا استرداد دعوایی که در مرحله بدوی مطرح شده یا انصراف کلی از آن، در واخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی ممکن است؟ به‌ویژه هنگامی که خواهان در دادرسی نخستین برنده نشده، آیا می‌تواند در جریان شیوه‌های شکایتی که خود مبتکر آن است، دعوی نخستین خود را مسترد نموده یا از آن به کلی صرف نظر کند؟ همچنین این سخن نیز شایسته بررسی است که عبارت «المدعی ترک، لو ترک» چه جایگاهی در موضوع حاضر مقاله دارد؟ انواع تصرفات یک‌جانبه مانند تغییر در خواسته تعیین شده و دفاعیات، انتقال مورد دعوا، اصل آزادی گزینش خواسته و سازماندهی دفاعیات، پذیرش و اقرار به دعوا یا دفاع، مفهوم مقطع «ختم»، سازش و داوری از همین منظر در این نوشته بررسی می‌شود. درباره پرسش‌های این مقاله، پژوهش مستقلی در حقوق ایران انجام نشده است، با وجود این، استادان و نویسندگان کتب آیین دادرسی مدنی به شرحی که در این نوشته خواهد آمد، در بحث زوال ارادی دادرسی و وضعیت دادخواست در نتیجه آن به برخی مسائل این نوشته پرداخته‌اند. روش این پژوهش مطالعه آثار منتشرشده و رویه قضایی موجود

۱. به جای قانون آیین دادرسی مدنی.

است. همچنین در این نوشته نگارنده تلاش خواهد کرد تا موضع حقوق فرانسه و در برخی موارد حقوق آلمان را بررسی نماید. در اینجا نخست به زمان مشترک شدن مالکیت طرفین بر دعوا خواهیم پرداخت و سرانجام، استرداد دادخواست یا دعوا به شیوه‌های عادی و فوق‌العاده شکایت را بررسی خواهیم نمود.

تصرفات یک‌جانبه و هنگامه‌اشاع شدن دعوا

برای اینکه بتوان به زمان مشاع شدن دعوا میان متداعیین رسید، بایسته است نخست تصرفات یک‌جانبه متداعیین در دعوا را بشناسیم و سپس، مرحله اشاعه را تبیین کنیم.

۱. تصرفات یک‌جانبه در دعوا

آن زمان که خواهان برای اجرای حق دادخواهی، اختلاف را در دادگستری طرح می‌نماید و نوعی پیوند رسیدگی (le lien d'instance) بین دو طرف ایجاد می‌شود که به عقیده دادرسی‌دانان، نه عقد است و نه شبهه عقد، نه وضعیت حقوقی و نه نهاد که نوعی ارتباط قانونی است؛ ارتباطی حقوقی که به «رابطه آیینی» (le rapport processuel) موسوم است و خواهان و خوانده را صرف نظر از حقوق ماهوی منشأ اختلاف، در فرایند آیین دادرسی قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که به‌طور شکلی و آیینی به حقوق و تکالیفی معین در رسیدگی ملتزم شوند (ر.ک. محسنی، ۱۳۹۳، ص ۵۵-۵۲). به‌روروی، در این رابطه آیینی باید بررسی کرد که تصرفات یک‌جانبه هریک از متداعیین در دعوا چگونه است؟ پیش از آن بایسته است میان تصرف در دادرسی و تصرف در دعوا فرق قائل شد. تصرف در دادرسی به معنای انجام اقداماتی است که دادرسی مربوط به دعوای مطرح در مرجع قضایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تصرف در دعوا می‌تواند به‌عنوان تصرف در موضوع دعوا قلمداد شود؛ یعنی تصرف در «اصل دعوا». اگرچه قانون‌گذار به اصل دعوا در موادی اشاره کرده (مانند مواد ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۲، بند «ج» مواد ۳۳۱، ۳۳۲، بند ۵ مواد ۳۶۹، ۴۲۳، ۴۶۲، ۴۷۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱ و ۵۱۵ق.آ.د.م)، اما هیچ‌گاه آن را تعریف نکرده است. همین وضع در کد آیین دادرسی مدنی فرانسه دیده می‌شود، ولی قانون‌گذار فرانسوی در ماده ۴ آن کد موضوع دعوا را چنین تعریف کرده و در سایر موارد (مانند مواد ۱۷۱، ۳۱۲، ۴۸۲، ۵۲۸، ۵۴۴ و ۶۰۶)، این موضوع را با به‌کار بردن واژه اصل (le principe) شناسانده است: «موضوع دعوا را ادعاهای متقابل طرفین معین می‌کند. این ادعاها در سند آغازگر رسیدگی و لوایح دفاعی مشخص می‌شوند. با وجود این، موضوع دعوا ممکن است با دعوای طاری، هنگامی که این دعوای به ادعاهای اصلی به‌موجب

پیوند کافی ارتباط دارند، تغییر کند» (محسنی، ۱۳۹۵، ص ۴). بر این اساس، باید دید در چه مواردی هریک از متداعیین می‌توانند در دادرسی و در کدام موارد در اصل دعوا تصرف کنند. هنگام نوشتن دادخواست یا درخواست، خواهان آزاد است که دعوا را به «صورتی» که می‌خواهد طرح نماید (در ماده ۳۷۶ به شکل «صورت اختلاف» اعم از موضوع و سبب دعوا اشاره شده است). برابر رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۸۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور در تشخیص صلاحیت دادگاه مؤثر است: «دادگاه دعوی را فقط با توجه به صورتی که مدعی برای آنان قائل است مورد رسیدگی قرار می‌دهد». از این مهم می‌توان اصل آزادی گزینش صورت خواسته در امور مدنی را به‌دست آورد؛ بدان معنا که دادخواهان الزامی ندارند که خواسته‌های خود را در عناوین ازپیش معین‌شده قانونی تنظیم و طرح کنند و در این کار آزادند. اصل آزادی گزینش صورت خواسته در دعوی مدنی، در جایی پیش‌بینی نشده، ولی از مقصود قانون‌گذار در بند ۳ ماده ۵۱ ق.آ.د.م که مقرر داشته: «تعیین خواسته و بهای آن ...» به‌روشنی قابل استنباط است که خواهان در این کار آزاد است. متناظر با این آزادی، خواننده نیز آزاد است در هنگام دفاع هرآنچه را در اصل دعوا مؤثر می‌داند به‌عنوان دفاع مطرح نماید. این آزادی خواننده مستظهر است به اصل آزادی دفاع. تا این هنگام هریک از متداعیین آزادند در خواسته و دفاع آن چنان که بخواهند تصرف کنند. حتی تا پایان جلسه اول دادرسی خواهان می‌تواند خواسته معین خود را «... که در دادخواست تصریح کرده در تمام مراحل دادرسی کم کند ولی، افزودن آن یا تغییر نحوه دعوا یا خواسته یا درخواست در صورتی ممکن است که با دعوی طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه آن را به دادگاه اعلام کرده باشد» (ماده ۹۸ ق.آ.د.م). این تغییرات اعم از کاهش یا افزایش خواسته یا افزودن به آن، نیازمند تصمیم دادگاه نسبت به خواسته معین‌شده پیشین یا آنچه کاسته یا اضافه شده نیست و گویا همان خواسته با صورت و سیمای دیگر مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. خواننده نیز می‌تواند دفاعیات خود را تغییر دهد. با وجود این، اگر دفاعیات خواننده برای خواهان ارزش اثباتی دارد، مانند فرضی که حاوی برخی دلایل له خواهان است، مبانی دیگری همچون «عدم استماع انکار پس از اقرار» مانع تغییر خواهد بود (ماده ۲۷۷ ق.م) (در نظام حقوقی کامن‌لا این مفهوم گسترده‌تر است و ذیل مفهوم استاپل پیرامون آن می‌نویسند. ر.ک. غمامی و محسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱-۱۷۴).

همین امکان تصرف یک‌جانبه برای خواهان به‌عنوان مبتکر دعوا در دادگستری نسبت به استرداد درخواست، دادخواست و دعوا وجود دارد. در فقه پیرامون تعریف مدعی و ملاک تشخیص آن از مدعی علیه گفته شده است: «هوی الذی لو ترک ترک الخصومه»؛ به این معنا که مدعی کسی است که «واگذارده شود، اگر واگذارده خصومت و نزاع را» (حلی، ۱۳۷۴،

ص ۱۷۳۹) یا رها می‌شود اگر او دعوا را رها کند، و کسی با او کاری نخواهد داشت (سنگلجی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۳). این عبارت که درباره آن هم نوشته‌اند، به نظر کاربردی ندارد جز برای تشخیص مدعی از مدعی علیه و از آن نمی‌توان قاعده عمومی حق مدعی برای استرداد دعوا به هر شکل و در هر مقطع و مرحله را استنباط نمود.^۱ بر این اساس می‌بینیم که متین دفتری استرداد را به معنای «اعراض کردن و ترک و صرف نظر کردن» می‌داند که از نظر موضوع به انواعی تقسیم می‌شود: استرداد یا اعراض از اعمال مختلف دادرسی، استرداد یا ترک دادرسی، و استرداد یا صرف نظر کردن از دعوا (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۳۳۷-۳۳۸). استرداد در اعمال مختلف دادرسی مانند عدول از استناد به گواهی گواه یا کارشناس یا ادعای جعلیت و استرداد یا ترک دادرسی همچون مسکوت نهادن آن برای اینکه به موقعیت قبل از تقدیم دادخواست بازگردد و استرداد یا صرف نظر کردن از دعوا که به واقع صرف نظر کردن از حق موضوع دعوا است.^۲ ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م، به خواهان اجازه داد که تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند و در نتیجه، خواهان و خوانده در موقعیتی قرار بگیرند که گویا اساساً چنین دادخواستی داده نشده است. از این منظر، چون قانون‌گذار چنین تلقی می‌کند که آن دادخواست داده نشده است، با صدور یک قرار (قرار ابطال دادخواست) آن را ابطال می‌کند.

با وجود این، هزینه‌هایی که خواهان برای آغاز رسیدگی متحمل شده است، پس گرفتنی نیست. در حقوق فرانسه نیز استرداد به‌طور کلی به‌عنوان «استرداد دادخواهی» (le désistement d'action) که در معنای عام «چشم‌پوشی از یک فایده یا ترک آن» معنا شده است (STRICKLER, 2010, p.2) در ماده ۳۸۴ کد آیین دادرسی مدنی به آن اشاره شده و استرداد دادخواست در مرحله نخستین موضوع حکم قانون‌گذار در ماده ۳۹۴ آن کد بوده است: «خواهان می‌تواند به‌منظور پایان دادن به رسیدگی درخواست خود را مسترد کند» و استرداد با

۱. میر فتاح مراغی در این باره نوشته است: «این عبارت بدین معناست که مدعی کسی است که تنازع از او نشأت گرفته است پس، اگر سکوت کند سخنی علیه او مطرح نمی‌شود، خواه سخن او موافق اصل باشد و خواه ظاهر، خواه آشکار نباشد یا باشد؛ در مورد غائب سخن او منطبق است با مخالفت با اصل و ظاهر» (مراغی، ۱۴۱۸ق، ص ۵۹۸).

۲. برای دیدن نظری از فقه که می‌گوید اگر دعوا معد صدور رأی باشد، امکان استرداد آن نیست (ر.ک. خدابخشی، ۱۳۹۰، ص ۳۱۰؛ همچنین برای ملاحظه بیشتر معیارهای فقهی، نک: جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۶۳-۱۰۶۱). در ماده ۳۹۷ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه چنین آمده است: «استرداد یا صریح است یا ضمنی؛ قبول نیز چنین است». در تشخیص اینکه چه هنگام استرداد ضمنی است و شعبه دیوان عالی کشور فرانسه آن را به هر وسیله قابل اثبات اعلام نموده است (Cass. 2e civ., 6 nov. 1974). شعبه ۴۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز در رأی قبول رأی دادگاه بدوی از ناحیه تجدیدنظرخواه در لایحه خویش را برابر با استرداد تجدیدنظرخواهی اعلام کرده است (نک: مجموعه آرای دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران، ۱۳۹۳، ص ۱۳-۱۲).

این اطلاق در حقوق این کشور محدود به جلسه معینی از جلسات دادرسی، یا یک مقطع خاص، برخلاف حقوق ایران نیست.

باین‌همه، قانون‌گذار فرانسوی بین استرداد قبل از دفاع ماهوی و ایراد عدم پذیرش و پس از آن، تمییز قائل شده و در مورد اول، آن را نیازمند قبول خوانده ندانسته است: «استرداد با قبول خوانده تکمیل می‌شود. با وجود این، اگر خوانده هیچ دفاع ماهوی یا عدم پذیرشی در لحظه استرداد خواهان ارائه نکرده باشد قبول لازم نیست» (ماده ۳۹۵ کد آیین دادرسی مدنی). همچنین، اگر عدم قبول خوانده مبتنی بر هیچ علت موجهی نباشد، دادگاه استرداد را تکمیل شده اعلام می‌کند (ماده ۳۹۶ آن کد). شعبه دوم دیوان عالی کشور فرانسه نیز ارزیابی علت موجه موضوع این ماده را در صلاحیت تشخیصی دادگاه دانسته است.^۱ نحوه «استرداد» (Klagerücknahme) در حقوق آلمان که بر پایه نظام توجه به دو طرف دادرسی (Zwei-Parteien-System) استوار است نیز جالب توجه است (JAUERNING und HESS, 2011, p.70)؛ مطابق بندهای ۱ و ۲ ماده ۲۶۹ ق.آ.د.م (ZPO) خواهان می‌تواند تا زمانی که خوانده نخستین دفاعیات ماهیتی خود را مطرح می‌کند، بدون رضایت او دادخواهی را مسترد نماید، اما برای اینکه استرداد مؤثر شود، رضایت خوانده لازم است. مراتب به وی ابلاغ می‌شود و اگر ظرف دو هفته اراده خود را اعلام نکند، چنین تلقی می‌شود که با آن موافقت کرده است. بر این اساس، چنین به نظر می‌رسد که در حقوق ایران نیز قانون‌گذار با تأکید بر «تا اولین جلسه دادرسی» در بند «الف» ماده ۱۰۷ به دو طرف داشتن دادرسی مدنی و مقطع پیش از دفاع ماهیتی خوانده توجه دارد و آن را نباید به استناد سخن اصولیون که نوشته‌اند: «غایت داخل در مغیا است»، تا «پایان» آن جلسه دانست (درباره دیدگاه اصولیون که فاقد راه‌حل جامع و عام در اصول فقه وصف شده است، ر.ک. محمدی، ۱۳۹۳، ص ۷۹؛ بروجردی عبده، ۱۳۹۳، ص ۴۷-۴۶ و نیز برای آشنایی با دیدگاه‌های دادرسی‌دانان پیرامون اینکه تا اولین جلسه دادرسی به معنای تا پایان این جلسه است، نک: شمس، ۱۳۸۸، ص ۱۷۲؛ محسنی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۷-۱۳۳؛ واحدی، ۱۳۷۶، ص ۸۳-۶۷). پس، اگر اولین جلسه دادرسی تشکیل شود و خوانده به دفاع ماهوی ورود کند، موضوع از شمول بند «الف» ماده ۱۰۷ خارج می‌شود و خواهان برای استرداد باید از بند «ب» آن ماده استفاده کند: «خواهان می‌تواند مادامی که دادرسی تمام نشده دعوای خود را استرداد کند». استرداد دعوا در این بند از ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م در معنای حقیقی خود به کار نرفته، چراکه استرداد دعوا به معنای صرف‌نظر کردن از اصل موضوع دعوا است و استرداد مورد نظر قانون‌گذار در این بند از ماده ۱۰۷ که برای چنین صرف‌نظر کردنی نیست، در واقع امر استرداد دادرسی پس از ورود در ماهیت است. بر این اساس، اینکه قانون‌گذار در بند «ب» از

1. Cass. 2e civ., 3 juill. 2008, n° 07-16.130 : JCP 2008, IV, 2415; (cité par: CADIET, 2015, p.275.).

عبارت «مادامی که دادرسی تمام نشده» استفاده کرده به معنای پس از ورود در ماهیت و قبل از ختم مذاکرات طرفین است. دادگاه در این فرض مبادرت به صدور قرار رد دعوا می‌کند. روشن است که این قرار برخلاف قرار ابطال دادخواست، طرفین را در موقعیت پیش از تقدیم دادخواست قرار نمی‌دهد و ممکن است طرفین در جریان دادرسی قبل از استرداد دعوا اعلاماتی داشته یا دلایلی اقامه کرده و هزینه‌هایی در ادعا و دفاع کرده باشند که با استرداد از بین نمی‌رود. پس افزون بر اینکه این محتویات پرونده قابل بهره‌برداری بعدی است، به گمان نگارنده بایسته بود که قانون‌گذار برخلاف استرداد دادرسی (استرداد دادخواست موضوع بند «الف»)، استرداد موضوع بند «ب» را موقوف به رضایت خواننده می‌کرد؛ چه، آن‌چنان که متین دفتری نوشته است: «استرداد دعوا [به معنای استرداد دادرسی] متضمن نتایج و عواقب مهم‌تری است. استرداد دعوا مستلزم صرف‌نظر کردن از حق موضوع آن است دیگر تعقیب آن جایز نیست به همین لحاظ است که در استرداد دعوا موافقت مدعی‌علیه شرط نیست چه در اولی مدعی به کلی از دعوی خود می‌گذرد و مدعی‌علیه نمی‌تواند مانع او شود ولی، در دومی مدعی‌علیه می‌تواند بگوید که دعوا چون اقامه شده باید تکلیف آن معلوم شود و او نمی‌خواهد همیشه در معرض تهدید آن بماند و ممکن است دفاع آینده برای او متعسر باشد و همچنین ممکن است مدعی‌علیه دعوی متقابل داشته و مایل باشد دادرسی تعقیب شده تکلیف آن معین شود» (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۳۳۸). به بیان دیگر، صرف‌نظر کردن به نفع خواننده است و نیازی به قبول او ندارد، ولی آنچه نیازمند قبول اوست، استرداد دادرسی است که در بند «ب» و صدر بند «ج» ماده ۱۰۷ آمده است و خواننده باید بتواند تصمیم بگیرد با رسیدگی انجام‌شده، تکلیف ادعا مشخص شود و از طرح دوباره دعوا واهمه نداشته باشد. انصراف کلی از دعوا نیز نوع دیگری از تصرف خواهان در دعوا است که به معنای صرف‌نظر کردن از حق موضوع دعوا یا اصل دعوا است، از این‌رو، قانون‌گذار با پیش‌بینی صدور قرار سقوط دعوا در این فرض (شقوق دوم بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م) به بی‌نیازی قبول خواننده برای تحقق آن اشاره کرده است که دارای وجهت منطقی نیز به‌نظر می‌رسد؛ اگرچه خواننده ممکن است علاقه‌مند باشد که دعوی علیه او با صدور حکم به بی‌حقی خواهان به پایان برسد، نه قرار سقوط دعوا که به‌هر حال یک قرار است.

بر پایه این نوشته، خواهان می‌تواند با استرداد دادخواست تا اولین جلسه رسیدگی در دادرسی تصرف کند و به زمانی بازگردد که گویا اساساً هیچ دادخواستی داده نشده و از این نظر مسئولیت و ضمانتی هم متوجه او نیست. اما پس از ورود در ماهیت و پیش از پایان دادرسی، اگر بخواهد در دادرسی یا دعوا تصرفی کند، باید اصولاً اقدام او با رضایت خواننده باشد؛ مگر اینکه بخواهد به کلی از حق خود صرف‌نظر کند. در فرضی که استرداد دادخواست انجام می‌شود و در صورتی که استرداد دادرسی یا دعوا نیازمند قبول خواننده است، برخلاف آنچه برخی استادان

نوشته‌اند (شمس، ۱۳۸۸ «ب»، ص ۷۵)، به نظر می‌رسد مسئولیت یا ضمانی بر خواهان نیست، اما در موردی که خواهان به کلی از حق خود صرف نظر کند، برای عمل او در انصراف کلی از حق موضوع دعوا، باید ضمان جبران خسارات را در نظر گرفت؛ امری که در قوانین ما مسکوت مانده و باید بر پایه قواعد عمومی دعاوی مسئولیت مدنی پیرامون آن اظهار نظر کرد و این حکمی است که در سایر مراحل دادرسی (طرق شکایت) تا جایی که استرداد ممکن است، قابل تسری به نظر می‌رسد (درباره استرداد در طرق شکایت، ر.ک. شماره ۱۶ به بعد). برابر بند ۶ ماده ۲۶۹ ق.آ.د.م آلمان نیز اگر خواهان دوباره قصد طرح دعوی مستردشده خود را داشته باشد، خوانده می‌تواند حضور در دادرسی و پاسخ گفتن به دعوی دوم را به دریافت خسارات دادرسی دعوایی منوط کند که قبلاً خواهان آن را مسترد نموده بود.

انتقال مورد دعوا نیز نوع دیگر تصرف در دعوا است و باید بررسی کرد که آیا خواهان یا خوانده می‌تواند در دادرسی نیز با انتقال تصرف کند؟ انتقال قهری مورد دعوا که در ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م پیش‌بینی شده است، موضوع نوشته حاضر نیست. انتقال ارادی دعوا یا مورد آن در فرضی که شخصی نیست، در فروض متعددی قابل تصور است: پیش از طرح دعوا و ایجاد رابطه آیینی؛ پس از طرح دعوا در دادگستری؛ قبل از صدور رأی قطعی؛ پس از آن و در جریان اجرای رأی.

پیش از اقامه دعوا، دعوا به تبعیت از انتقال حق مورد دعوا به گیرنده منتقل می‌شود و در آن تردیدی نیست (شمس، ۱۳۸۸ «الف»، ص ۲۷۸). پس از طرح دعوا چه؟ در این باره به نظر می‌رسد هریک از متداعیین حق انتقال آزادانه مورد دعوا را (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹-۱۱۹) نداشته باشد؛ چراکه رابطه آیینی میان طرفین با طرح دعوا به صورت قانونی آغاز می‌شود و انتقال ارادی مورد دعوا این رابطه را به منتقل‌الیه تسری نمی‌دهد، اگرچه او از لحاظ حقوق ماهوی قائم‌مقام به‌شمار آید و به این علت برای ورود ثالث، ثالث به‌شمار نمی‌آید. توجه به مواد ۴۲ و ۴۳ قانون ثبت اسناد و املاک ۱۳۱۰ش نیز نشان می‌دهد که قانون‌گذار به این حد و شیوه انتقال نظر داشته و در خصوص املاکی که تقاضای ثبت آن شده، نه تنها انتقال را مانع ندانسته، بلکه در مورد انتقال عادی نیز ورود کرده و آن را واجد اثر اعلام نموده و تجدید دادخواست را لازم ندانسته است. همچنین است برخی موضوعات ذاتاً قابل نقل و انتقال هستند؛ مانند اسناد تجاری. رأی قدیمی صادره از شعبه دیوان عالی کشور به شماره ۲۲۶ مورخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۸ که در آن گفته شده است: «در صورتی که مدعی‌علیه در خلال جریان دعوی ملک مورد ادعا را به دیگری انتقال دهد طرف دعوا از آن به بعد منتقل‌الیه بوده و به طرفیت او محاکمه جریان و خاتمه خواهد یافت و اصدار قرار عدم توجه دعوا در چنین موردی موجب نقض است» (بروجردی عبده، ۱۳۸۱، ص ۳۲) نیز به نظر با همین رویکرد صادر شده و قابل بررسی و تحلیل است؛ صرف نظر از اینکه معلوم نیست که منظور از انتقال به دیگری در این رأی، انتقال به

شخص ثالث است یا دیگر خواننده دعوا. با وجود این، اداره کل امور حقوقی قوه قضائیه راه دیگری را پیموده است.^۱ اما پس از صدور رأی غیرقطعی می‌توان پذیرفت که قائم‌مقام قراردادی به واسطه پایان رابطه آیینی نخستین، ادامه‌دهنده دعوا باشد و شخص ثالث به‌شمار نمی‌آید تا بتواند به‌عنوان شخص ثالث به دادرسی ورود کند. بر این اساس، به استناد بند «الف» ماده ۳۳۵ ق.آ.د.م که تجدیدنظرخواه را «طرفین دعوا یا وکلا و یا نمایندگان قانون آن‌ها» معرفی کرده، ناظر به ماده ۳۵۷ آن قانون که مقرر داشته است: «غیر از طرفین دعوا یا قائم‌مقامان قانونی آنان، کس دیگری نمی‌تواند در مرحله تجدیدنظر وارد شود مگر در مواردی که قانون ترتیب دیگری مقرر کرده باشد» به‌سختی می‌توان توجیه نمود که منتقل‌الیه حق تجدیدنظرخواهی یا حق ورود در مرحله تجدیدنظر را دارد (قس: بند ۱ ماده ۳۷۸ ق.آ.د.م در باب فرجام‌خواهی. در مورد سابقه این بحث، ر.ک. متین‌دفتری، ۱۳۷۸ «ب»، ص ۱۰۴؛ و نیز برای نقد این مواد، نک: شمس، ۱۳۸۷، ص ۳۳۳). همچنین است جایگاه بحث در فرض دیگر طرق شکایت از آرا (درباره انتقال در جریان اجرای رأی نیز ر.ک. خدابخشی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۲-۱۰۶).

پذیرش دعوا یا اعتراف به آن و همچنین اقرار به دعوا یا قبول صحت دفاع از جمله تصرفات یک‌جانبه هریک از خواهان‌ها و خوانندگان دعاوی است که کمترین گفتگویی در حجیت آن نیست. در حقوق فرانسه نیز پذیرش به معنای شناخت درستی مبانی ادعاهای طرف مقابل و انصراف از دادخواهی نسبت به حقوقی است که آن طرف حق تصرف آزادانه در آن‌ها را دارد (ماده ۴۰۸ کد آیین دادرسی مدنی). این عمل به‌منزله تسلیم شدن به دعوا است و چه صریح و چه ضمنی موجب سقوط حق استفاده از طرق شکایت خواهد بود (مواد ۴۰۹ و ۴۱۰ آن کد). با وجود این، هنگامی که سخن از اقرار است و خواننده یا خواهان مبادرت به اقرار مقید یا موصوف می‌کند، برابر ماده ۱۲۸۲ ق.م قابل تجزیه از سوی مقررله نیست و این‌گونه تصرف هریک از متداعیین در دعوا، بر دیگری تحمیل می‌شود: «اگر موضوع اقرار در محکمه مقید به قید یا وصفی باشد مقررله نمی‌تواند آن را تجزیه کرده از قسمتی از آن که به نفع او است بر ضرر مقرر استفاده نماید و از جزء دیگر آن صرف‌نظر کند»؛ چه، در این صورت، اصل بر تجزیه‌ناپذیری اقرار

۱. «پس از طرح دعوا، رابطه‌ای جدید بین خواهان و خواننده به‌وجود می‌آید که مربوط به دادرسی است که با صرف انتقال موضوع دعوا توسط یکی از طرفین نمی‌توان این رابطه را برهم زد و با جایگزین نمودن شخص ثالث به جای خواهان، همان دادرسی را ادامه داد. قانونگذار نیز در ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م به انتقال قهری دعوا تصریح نموده، در این مورد سکوت کرده است. علت سکوت قانونگذار در این مورد، علاوه بر مبنای فوق می‌تواند توجه به توالی فاسد انتقال دعوا با اراده خواهان مانند برهم خوردن سوابق ابلاغ یا سوءاستفاده‌های احتمالی در اثر انتقال صوری موضوع دعوا باشد و به‌رحال انتقال ارادی قابل قیاس با انتقال قهری نیست». نظریه شماره ۷/۹۳/۲۷۹۲ مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۹۳ اداره کل امور حقوقی قوه قضائیه.

است (نک: کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۲۴۸-۲۴۹) و یک طرف با این وصف و قید اقرار کرده است، و طرف دیگر نمی‌تواند با تجزیه آن در دعوی موضوع اقرار برخلاف رضای مقرر تصرف کند.

۲. اشاعه دعوا میان خواهان و خوانده

از آنچه پیرامون تصرفات یک‌جانبه هریک از طرفین در دادرسی و دعوا گفته شد و نیز با عنایت به مجموع مواد قانون آیین دادرسی مدنی، می‌توان دریافت که با ورود دادگاه به مقطع «ختم» امکان چنین تصرفی برای خواهان وجود ندارد و مسئله تصرف خوانده در این مقطع موضوعاً منتفی است. این مقطع چه زمانی است؟ «ختم» در مواد متعددی از آن قانون مورد اشاره قانون‌گذار بوده است؛ مانند «ختم موضوع» (ماده ۱۸۱)، «ختم رسیدگی» (ماده ۱۸۴)، «ختم دادرسی» (مواد ۱۳۰ و ۲۹۵ و تبصره ۱ ماده ۵۱۵)، «ختم مذاکرات اصحاب دعوا» (بند «ج» ماده ۱۰۷) و استادان تلاش درخوری کرده‌اند که تفاوت هریک با دیگری را بررسی و تحلیل کرده، آثار آن‌ها را بیان کنند (شمس، ۱۳۸۷، ص ۱۸۸-۱۹۰). با وجود این، اگرچه قانون‌گذار از «اعلام ختم دادرسی» در ماده ۲۹۵ سخن گفته است، ولی معلوم نیست این مقطع از لحاظ آیین دادرسی کی و چگونه محقق یا اعلام می‌شود؟ همچنین مشخص نشده که آیا تحقق این مقطع یک کنکاش درونی در ذهن قاضی است یا اینکه به برآیند بیرونی و نمود آیینی نیاز دارد؟ درست همانند جنگ میان اراده باطنی و ظاهری در اعمال حقوقی، آیا این مقطع از کنکاش درون اذهان قضات و اقناع ایشان پیروی می‌کند یا اینکه مقطعی است از مقاطع دادرسی که خواه ناخواه و صرف نظر از تحقق درون‌ذهنی برای دادرس، با بروز خارجی و اعلام محقق می‌شود؟ آنچه مسلم است «ختم» مربوط به مقطعی است که دادگاه در آن می‌تواند تصمیم بگیرد؛ خواه تصمیم قاطع باشد یا تصمیم غیر آن و یا تصمیم برای آماده‌سازی پرونده. پس، اگر این چنین به موضوع نگریسته شود، مشخص می‌شود که رابطه میان اتخاذ تصمیم و ختم، امری درون‌ذهنی و وابسته به شناخت دادرس از محتویات پرونده است؛ اگرچه میان نوع تصمیم فرقی نخواهد بود. اما آیا این مقطع به بروز خارجی نیاز ندارد؟ در حقوق فرانسه نیز به مقطع «ختم تحقیقات» (مواد ۱۲۶-۳، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۷۹، ۷۸۲)، «ختم تحقیق یا مذاکرات» (ماده ۲۱۶)، و «ختم مذاکرات طرفین» (مواد ۳۴۲، ۴۴۵، ۴۴۶) بدون اینکه تعریف شده باشد، اشاره شده است. در این کشور رسیدگی دادگاه شهرستان یا دادگاه رسیدگی مهم در امور ترافیعی، به شیوه آیین دادرسی عادی است. رئیس دادگاه پس از توضیحات طرفین و ملاحظه لوائح طرفین و اسناد رد و بدل شده، پرونده را به جلسه رسیدگی ارجاع می‌دهد (ماده ۷۶۰). در تمام این موارد، قاضی ختم تحقیق را اعلام کرده، تاریخ جلسه رسیدگی را معین می‌کند و تمام پرونده‌هایی که او به جلسه رسیدگی ارجاع نمی‌دهد، برای قاضی آماده‌ساز پرونده ارسال

می‌شود (ماده ۷۶۲). این قاضی پس از انجام تحقیقات، قراری غیرمستدل و نیز غیرقابل شکایت صادر می‌کند که به «قرار ختم تحقیقات» (L'ordonnance de clôture) موسوم است (ماده ۷۸۲). پس از صدور این قرار که نسخه‌ای از آن به وکلای متداعیین نیز تسلیم می‌شود، هیچ لایحه یا سندی در مذاکرات قابل ارائه نیست (ماده ۷۸۳). با وجود این، قرار ختم تحقیقات در صورت بروز سبب قوی، قابل فسخ است که موجب از سرگیری دوباره تحقیق می‌شود (ماده ۷۸۴) (نک: محسنی، ۱۳۹۴، ص ۷۱-۷۳). غیر از آن که این احساس درونی و ذهنی قضات با قرار اعلام می‌شود و مربوط به تحقیقات است، ختم مذاکرات به معنای خروج پرونده از مذاکرات تقابلی (تناظری) طرفین است که موجب می‌شود استدلال‌های جدید پذیرفته نشود (CORNU, 2007, p.163). به بیان دیگر، پرونده پس از مذاکرات علنی، به شور قضات که غیرعلنی خواهد بود وارد می‌شود و به رأی می‌انجامد (مواد ۴۳۰ تا ۴۶۷ کد آیین دادرسی مدنی). پس از این وضعیت، خواه پس از صدور قرار ختم تحقیقات و خواه پس از ختم مذاکرات، پرونده در آستانه صدور رأی قرار می‌گیرد. بر این اساس، می‌توان تصور کرد که مقطع «ختم» مقطعی است که پرونده آماده تصمیم‌گیری قاطع یا غیرقاطع می‌شود و نیازمند بروز بیرونی نیست؛ مگر در مورد ختم تحقیقات که در نظام حقوقی ما وجود ندارد. به بیان دیگر، مقطع ختم، یک مقطع متصل به ذهن قاضی از محتویات پرونده است و اصولاً نیاز به بروز خارجی ندارد. با وجود این، قانون‌گذار به «اعلام ختم دادرسی» که در نتیجه ختم تحقیقات محقق می‌شود، در ماده ۲۹۵ ق.آ.د.م اشاره نموده، اما روش آن را مشخص نکرده است. در این مقطع، هیچ‌یک از طرفین دعوا نمی‌توانند در دادرسی یا دعوا تصرفی کنند و حاکمیت، تنها در اختیار دادرس است. باین‌همه، در بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م، به امکان تصرف توافقی خواهان در دعوا به‌موجب استرداد با قبول خواننده و نیز انصراف کلی خواهان از دعوا اشاره شده که آن‌چنان که پیش‌تر گفته شد، فقط به همین طریق ممکن است.

از میان انواع ختم پیش‌گفته، با ورود دادگاه به مقطع ختم دادرسی است که تصرفات در دعوا یا ممکن نیست و یا اینکه امکان آن نیازمند توافق و رضایت طرفین خواهد بود. به دیگر سخن، ختم مذاکرات برابر با ختم دادرسی نیست و ممکن است مذاکرات طرفین در جلسه خاتمه یابد و ختم جلسه اعلام شود، ولی پرونده همچنان برای صدور رأی نیازمند اقدامات دیگری از جمله تحقیقات باشد. پس، ختم دادرسی آخرین مقطع از مقاطع رسیدگی است و بی‌گمان دعوا در آن هنگام شیء مشاع هر دو طرف است و یکی به‌تنهایی نمی‌تواند در آن تصرف کند. از این‌رو، آنچه در بند «ج» ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی آمده و پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا، امکان استرداد دعوا را محدود به رضایت خواننده یا انصراف کلی خواهان اعلام نموده، گویای آن است که در این مقطع نیز که هنوز ممکن است پرونده آماده صدور رأی

نباشد، دعوا شیء متعلق به هر دو طرف است و این وضعیت می‌تواند به ختم دادرسی منتهی شده، رأی صادر گردد؛ به دیگر سخن، به‌خودی خود ختم مذاکرات اصحاب دعوا به معنای ورود دادگاه به مقطع صدور رأی نیست که برابر است با ورود دادگاه به مقطع تصمیم‌گیری و شور. اینجاست که علت انتخاب اصطلاح ختم موضوع و رسیدگی در ماده ۱۸۱ و ماده ۱۸۴ ق.آ.د.م در باب سازش هویدا می‌شود: «هرگاه سازش در دفتر اسناد رسمی واقع شده باشد، دادگاه ختم موضوع را به‌موجب سازش‌نامه در پروندهٔ مربوط قید می‌نماید و اجرای آن تابع مقررات راجع به اجرای مفاد اسناد، لازم‌الاجرا خواهد بود». «دادگاه پس از حصول سازش بین طرفین به شرح فوق رسیدگی را ختم و مبادرت به صدور گزارش اصلاحی می‌نماید». در این مورد، نه مذاکرات خاتمه یافته و نه دادرسی، بلکه رابطهٔ ناشی از آغاز رسیدگی با تحقق سازش زایل شده است و به این ترتیب، دادگاه ختم موضوع و رسیدگی را اعلام می‌نماید و موضوع در اینجا به معنای خاتمه یافتن اصل دعوا است. بر این بنیاد باید بررسی نمود که آیا می‌توان پس از ختم دادرسی و صدور رأی سازش نمود یا امر را به داوری ارجاع داد؟ دربارهٔ سازش قانون‌گذار در ماده ۱۷۸ ق.آ.د.م حکم نموده است که «در هر مرحله از دادرسی مدنی طرفین می‌توانند دعوای خود را به طریق سازش خاتمه دهند»^۱ و به این معنا قانون‌گذار ارادهٔ طرفین برای حل و فصل موضوع را بر ارادهٔ قاضی در پایان دادن به دعوا به‌موجب رأی ترجیح داده است؛ آن‌چنان که اثر این برداشت را در جریان اجرای رأی نیز می‌توان دید (ماده ۱۶۰ قانون اجرای احکام مدنی) و در پی آن، دادگاه با تکلیفی برای اعلام ختم دادرسی و صدور رأی مواجه نیست. در داوری نیز ماده ۴۵۴ آن قانون به طرفین اجازه داده است پیش از مراجعه به دادگاه یا پس از آن و در هر مرحله‌ای از رسیدگی، اختلاف را به داوری یک یا چند نفر واگذار نمایند. این تصرف نیز همچون سازش نیازمند تراضی است. با وجود این، قانون‌گذار برخلاف سازش که آن را موجب ختم موضوع و رسیدگی دانسته، در خصوص داوری مشخص نکرده که ارجاع امر به داوری در جریان رسیدگی، دادرسی را با چه اقدامی مواجه می‌سازد؛ به‌ویژه آنجایی که این ارجاع پس از یک مرحله رسیدگی و در جریان طرق شکایت از رأی انجام می‌شود. آیا این ارجاع و تراضی متضمن فسخ یا نقض رأی معترض‌عنه است؟ به بیان دیگر، آیا طرفین در صورت صدور رأی نخستین می‌توانند با ارجاع امر به داوری، هم رأی را نقض کنند و هم رسیدگی را زایل؟ این پرسش دربارهٔ سازش مطرح نمی‌شود؛ چراکه در سازش به تبع ختم موضوع، رسیدگی را ختم می‌کند، ولی در داوری نه موضوع مختومه می‌شود و نه رسیدگی، بلکه به مرجعی که داوری نام دارد ارجاع می‌گردد. به‌نظر می‌رسد صرف تراضی طرفین در ارجاع اختلاف به داور موجب نقض

۱. همچنین است حکم ماده ۱۲۸ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه «طرفین می‌توانند در جریان رسیدگی، شخصاً یا به ابتکار قاضی سازش کنند».

رأی مشتکی عنه نیست و فقط رسیدگی در جریان را زایل می‌کند. این برداشت به‌روشنی از ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م قابل استنباط است: «چنانچه دعوا در مرحله فرجامی باشد، و طرفین با توافق تقاضای ارجاع امر به داوری را بنمایند یا مورد از موارد ارجاع به داوری تشخیص داده شود، دیوان عالی کشور پرونده را برای ارجاع به داوری به دادگاه صادرکننده رأی فرجام‌خواسته ارسال می‌دارد». دیوان عالی کشور در صورت توافق طرفین به داوری پس از فرجام‌خواهی، اساساً وارد رسیدگی فرجامی نمی‌شود و پرونده را برای ارجاع به دادگاه صادرکننده ارسال می‌کند و ممکن است گفته شود که دادخواست فرجامی به‌طور ضمنی مسترد شده با فرض اینکه بشود این دادخواست را مسترد کرد. اما اینکه چه چیزی با این توافق به داوری ارجاع می‌شود وابسته به موضوع و کیفیت تراضی طرفین است؛ آنان می‌توانند اصل موضوع اختلاف را که در خصوص آن رأی صادر شده است، به داوری ارجاع کنند یا اینکه تصمیم بگیرند وضعیت ناشی از رأی حاضر در داوری بررسی شود. این حد از تصرف در دعوا اگرچه غریب می‌نماید، به‌هرروی با عنایت به ماهیت اختلافات مدنی توجیه‌پذیر خواهد بود و رأی موجود در اختلاف طرفین، پس از تراضی آنان به داوری همچنان باقی می‌ماند، ولی اعتبار آن در جریان رسیدگی داوری بی‌گمان برابر آن اعتبار امر قضاوت‌شده شناخته‌شده برای آرا در رسیدگی‌های قضایی بعدی نیست. پس، آن‌چنان که قانون‌گذار در ماده ۴۸۶ باب داوری مقرر نموده است که «هرگاه طرفین، رأی داور را به اتفاق به‌طور کلی و یا قسمتی از آن را رد کنند، آن رأی در قسمت مردود بلاثر خواهد بود» ماهیتاً با عنایت به مطالب پیش‌گفته با طبیعت دادرسی مدنی و اختلاف موضوع آن بیگانه نیست. در دادرسی مدنی نیز طرفین می‌توانند با سازش نسبت به رأی توافقاتی کنند و با داوری نسبت به دادرسی و حتی رأی به شرحی که از نظر گذشت، تراضی نمایند.

سنجش درستی این سخن درباره تصرف طرفین در موضوع دعوا به‌موجب دعوای طاری (اضافی؛ تقابل؛ ورود ثالث؛ و جلب ثالث) نیز بایسته است. گفته شد در اینکه تا پایان جلسه اول دادرسی، خواهان یا خوانده می‌توانند اقدام به طرح دعوای اضافی یا تقابل نموده یا درخواست جلب شخص ثالث بنمایند (غیر از واخواه که به نظر از سر تنبیه ملزم است دادخواست جلب شخص ثالث را توأمان با دادخواست واخواهی طرح کند (ماده ۱۳۶ ق.آ.د.م)) و این حد از تصرف یک‌جانبه مقدور است، بحثی نیست، اما سخن اینجاست که گفته می‌شود شخص ثالث تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است، می‌تواند وارد دعوا شود؛ چه دعوا در مرحله نخستین باشد و چه در مرحله تجدیدنظر (ماده ۱۳۰ آن قانون). بدیهی است که آن‌چنان که گفته شد، ختم دادرسی مقطعی است که با ورود در آن، دادگاه مبادرت به صدور رأی می‌کند و اینکه ختم جلسه رسیدگی یا ختم مذاکرات طرفین مانع طرح دعوای ورود ثالث نیست، ریشه در اصل

رعایت حقوق دفاعی دارد و از آنجا که ثالث طرف دعوا نبوده، با محدودیت تصرف یک‌جانبه در دعوا مانند طرفین مواجه نیست؛ امری که جلوه دیگری از تقدس اصل رعایت حقوق دفاعی است. باین‌همه، این اصل در برابر خصوصی بودن داوری رنگ می‌بازد و موجب می‌شود جز با توافق میان ثالث و طرفین داوری، نتوان در داوری آنان ورود نمود یا شخصی را به آن جلب کرد: «شخص ثالثی که برابر قانون به دادرسی جلب شده یا قبل یا بعد از ارجاع اختلاف به داوری وارد دعوا شده باشد، می‌تواند با طرفین دعوای اصلی در ارجاع امر به داوری و تعیین داور یا داوران تعیین شده تراضی کند و اگر موافقت حاصل نگردد، به دعوای او برابر مقررات به‌طور مستقل رسیدگی خواهد شد». از این تحلیل می‌توان نتیجه گرفت که برخلاف تصور نخستین، تصرف در جریان داوری در این فرض به مراتب ناممکن‌تر از انجام این کار در دادرسی است؛ امری که موجب ناشناخته ماندن مبنا و علت می‌گردد. همچنین است در فرضی که یکی از متداعیین یا شخص ثالث، اقدام به طرح دعوای طاری نموده، تصرف یک‌جانبه به شکل استرداد دادخواست، دعوا (دادرسی) و استرداد دعوا ممکن نیست و اگر هم چنین کاری نسبت به دعوای اصلی انجام شود، مؤثر در رسیدگی به دعوای طاری نخواهد بود، مگر اینکه نوع دعوای طاری به دعوای اصلی وابسته باشد؛ مانند ورود یا جلب ثالث تبعی و تقویتی (نک: محسنی، ۱۳۹۱، ص ۲۶۶-۲۵۱). با بررسی مبانی تعلق و مالکیت دعوا اینک نوبت به مطالعه استرداد دعوا در طرق شکایت می‌رسد که موضوع نوشتار آینده است.

استرداد دعوا در طرق شکایت

استرداد در مرحله نخستین بررسی شد، حال باید دید که آیا در شیوه‌های شکایت از آرا چنین کاری ممکن است؟ طرق شکایت عادی و طرق شکایت فوق‌العاده، صرف نظر از توصیف رأی در هر مورد (نک: محسنی، ۱۳۹۶، ص ۳۲۳-۳۴۲)، موضوع این قسمت از نوشته حاضر هستند.

۱. استرداد در طرق عادی شکایت

در اینکه خواه می‌تواند دادخواست و خواهی خود را مسترد کند (استرداد دادرسی و خواهی)، سخنی در میان نیست و به‌نظر می‌رسد بند «الف» ماده ۱۰۷ در اینجا نیز اجرا می‌شود. اگرچه برخی استادان آن را از ماده ۳۶۳ قانون مرقوم ملاک گرفته‌اند (شمس، ۱۳۸۷، ص ۷۰)، اما آیا استرداد دعوای و خواهی نیز برای خواه مشمول بندهای «ب» و «ج» ماده ۱۰۷ است؟ در این باره اظهار نظری نشده و به‌نظر می‌رسد امکان تصور مقطع «دادرسی تمام‌نشده» و «ختم مذاکرات اصحاب دعوا» در رسیدگی به خواهی ممکن باشد و خواه بتواند در دعوای

واخواهی خود از قبیل استرداد دعوا یا انصراف کلی از واخواهی تصرفاتی بکند و بی‌گمان در این صورت، عمل او برابر است با پذیرش رأی نخستین. پرسش اصلی این نوشته جایی مطرح می‌شود که واخوانده بخواهد از موقعیت واخواهی انجام‌شده بهره‌برداری کرده، دادخواست یا دعوی نخستین خود را مسترد نماید یا به کلی از آن انصراف دهد. در اینکه واخواهی یک مرحله است یا ادامه رسیدگی نخستین، گفتگوهایی در میان است و این گفتگو به باور پژوهنده در مسئله حاضر اثر دارد. اگر واخواهی ادامه رسیدگی نخستین است، چرا برای طرح آن دادخواست، پرداخت هزینه دادرسی، قرار قبولی دادخواست و واخواهی، صدور رأی جدید نیاز است و گفته شده که امکان طرح دعوی متقابل از سوی واخواه وجود ندارد (در مورد اخیر اختلاف وجود دارد، ر.ک. شمس، ۱۳۸۷، ص ۳۱۱؛ محسنی، ۱۳۹۵، ش ۷۳، ص ۱۷۳؛ واحدی، ۱۳۷۰، ص ۱۴) و اگر چنین نیست چطور ممکن است که خواهان (واخوانده) می‌تواند به دنبال واخواهی، مطابق بندهای ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م عمل کرده، حسب مورد دادرسی یا دعوا را مسترد دارد یا به کلی از آن انصراف دهد؟ در حقوق فرانسه میان استرداد در مرحله نخستین و پژوهش و واخواهی تمایز ایجاد کرده‌اند (مواد ۳۹۴-۴۰۵ کد آیین دادرسی مدنی) (محسنی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۵-۱۸۶) و استرداد بی‌قیدوشرط و واخواهی را به معنای پذیرش رأی مورد واخواهی دانسته‌اند (ماده ۴۰۴ آن کد). با وجود این، هنگامی که واخوانده (خواهان نخستین) پیش از آنکه استرداد و واخواهی خواسته شود، دعوی اضافی طرح کرده باشد، اجازه استرداد و واخواهی را به واخواه نمی‌دهند (ماده ۴۰۲ آن کد). در این کد نیز دیده می‌شود که پس از صدور رأی نخستین، امکان تصرف در آن از سوی محکوم‌له در فرض واخواهی پیش‌بینی نشده و در نتیجه باید به دنبال راه دیگری برای ختم موضوع بود. به باور پژوهنده، نمی‌توان در مرحله واخواهی به واخوانده حق داد که از دعوی خود به کلی انصراف دهد؛ چراکه این کار به اراده یک‌جانبه واخوانده میسر نیست و واخواه حق دارد که با دعوی واخواهی خود، بی‌حقی خواهان نخستین را اثبات نماید. به عبارت دیگر، اگرچه با انصراف کلی از حق ناظر بر موضوع دعوا به استناد بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م، قرار سقوط دعوا صادر می‌شود و این قرار اثر رأی دارای اعتبار امر قضاوت‌شده را دارد و مانع دادخواهی مجدد می‌شود، اما به هر حال، آن‌چنان که گفته شد، در برابر حکم به بی‌حقی او خفیف‌تر است و ممکن است بتوان در فرض اجرای طبیعی حق، دوباره احقاق و احیا شود.

وضعیت در تجدیدنظر یا پژوهش‌خواهی نیز این‌چنین است. اگرچه قانون‌گذار به استرداد دادخواست تجدیدنظر اشاره داشته، ولی در مورد استرداد دعوی تجدیدنظرخواهی سکوت کرده (ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م) و استادان بر این باورند که موضوع مشمول احکام پیش‌بینی شده برای دادرسی نخستین است (شمس، ۱۳۸۷، ص ۷۵). اما آیا استرداد تجدیدنظرخواهی (دادخواست

یا دعوا) در هر حال ممکن است؟ در حقوق فرانسه استرداد پژوهش مجاز است، مگر اینکه قانون خلاف آن مقرر کرده باشد (ماده ۴۰۰ کد آیین دادرسی مدنی) و این کار نیازمند قبول نیست، مگر اینکه مشروط به شرطی بوده، یا طرفی که مقابلش این کار انجام شده است، قبلاً پژوهش‌خواهی تبعی کرده یا دعوای طاری مطرح نموده باشد (ماده ۴۰۱). در هر حال، استرداد پژوهش‌خواهی به معنای پذیرش رأی پژوهش‌خواسته است. اگر طرف دیگر خود متعاقباً به شکل صحیح تقاضای پژوهش کرده باشد، استرداد کان‌لم‌یکن تلقی می‌شود. در حقوق ما نیز باید تأکید کرد که استرداد دعوای پژوهش، برابر بندهای «الف» و «ب» ماده ۱۰۷ ناظر بر ماده ۳۵۶ ق.آ.د.م. ممکن است و «استرداد دعوی پژوهش را تسلیم به حکم نخستین شدن تلقی می‌کنیم که حاجتی به رضای طرف ندارد» (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹). اما اگر به پرسش نخستین بازگردیم، آیا با تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه، محکوم‌له می‌تواند به کلی از حق خود انصراف دهد و دادگاه تجدیدنظر مبادرت به صدور قرار سقوط دعوای نخستین بکند؟ در این باره به نظر می‌رسد خواهان نخستین برای ختم موضوع باید راه حل دیگری را بیابد، چراکه صدور این قرار برای دعوای نخستین، ابتدا در دادگاه تجدیدنظر ممکن نیست، وانگهی این کار مجوزی برای نقض رأی نخستین به شمار نمی‌آید (شمس، ۱۳۸۷، ص ۷۸) و با حق تجدیدنظرخواه در نقض رأی نخستین و تحصیل حکم به بی‌حقی خواهان معارضه دارد. با وجود این، آن‌چنان که گفته شد، طرفین می‌توانند در این مرحله نیز سازش کنند یا اینکه به داوری تراضی نمایند که امور جداگانه‌ای هستند.

۲. استرداد در طرق فوق‌العاده شکایت

پیش از آنکه به استرداد در فرجام‌خواهی بپردازیم، بایسته است به اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث اشاره کنیم. به نظر می‌رسد تردیدی نباشد که دادخواست این دو طریقه شکایت به کیفیت یادشده در بند «الف» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. قابل استرداد است. همچنین، استرداد دعوا در این دو طریقه شکایت و ادامه بحث درباره استرداد دعوا به معنای انصراف کلی از حق اعتراض شخص ثالث یا اعاده دادرسی (بند «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م.)، با استرداد دادخواست و دعوا به علت تحصیل حاصل منتفی است. کمترین تردیدی نیست که پس از طرح این دعوای، خواهان نخستین نمی‌تواند از حق خود به کلی انصراف دهد؛ خواه دادبرده باشد و خواه دادباخته، چراکه در اعتراض شخص ثالث، این شخص به دنبال رفع خلل حکم به حقوق و منافع خود است و اساساً یکی از طرفین نیست که بتواند در دعوا چنین تصرف یک‌جانبه یا مشاعی بکند و در اعاده دادرسی نیز مدعی وقوع هر یک از بندهای ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. استثنائاً به خلاف اصل صحت رأی، جهتی را برای نقض آن مطرح می‌کند؛ جهتی که محدوده رسیدگی دادگاه در این طریقه

را معین می‌نماید. پس در اولی، سخن بر سر رفع خدشه و خلل رأی موجود و باقی نسبت به حقوق و منافع ثالث است و نه بیشتر، و در دومی، اصل صحت رأی به چالش کشیده می‌شود. بر این بنیاد، سخن گفتن از انصراف کلی از حق نخستین در نتیجه رسیدگی دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه یا خواسته اعاده دادرسی به کلی منتفی است.

آیا آن استدلالی که درباره اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی شد، می‌توان در باب فرجام‌خواهی نیز طرح کرد؟ فرجام‌خواهی «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی» است، پس اگر در هنگام فرجام‌خواهی ادعا شود که به استرداد دادخواست، دعوا یا انصراف کلی خواهان در مرحله نخستین توجهی نشده و دادگاه به خلاف بندهای ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م رأی صادر کرده است، شنیده می‌شود. همچنین است مخالفت رأی با قانون در فرض استرداد دادخواست و دعوا در دیگر شیوه‌های شکایت به شرحی که گفته شد. همچنین، اگرچه قانون‌گذار به استرداد دادخواست فرجامی اشاره‌ای نکرده و فقط در ماده ۴۱۵ و در بحث تبعیت فرجام تبعی از بقای دادخواست فرجامی اصلی چنین حکم داده است که «اگر فرجام‌خواه دادخواست فرجامی خود را استرداد نماید و یا دادخواست او رد شود حق درخواست فرجام تبعی ساقط می‌شود و اگر درخواست فرجام تبعی شده باشد بلاثر می‌گردد»؛ با وجود این، به نظر می‌رسد که در امکان استرداد این دادخواست نیز تردیدی نباشد.^۱ در اینکه می‌توان برای آن اصطلاح دعوی فرجامی را به کار برد و آن را مسترد کرد نیز به نظر می‌رسد انجام آن با توجه به اینکه مقصود استرداد دادرسی فرجامی است، ممنوع نباشد و برخلاف حقوق فرانسه که آن را مشمول مواد ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰ و ۴۰۳ کد آیین دادرسی مدنی دانسته (ماده ۱۰۲۵) و نیازمند قبول فرجام‌خوانده است، در حقوق ما علی‌الاطلاق مجاز می‌باشد و طرح فرجام تبعی نیز مانع آن نیست. با وجود این، آن‌چنان که پیش‌تر گفته شد، این که مدعی رها می‌شود اگر دعوا را رها کند، فقط در تشخیص مدعی از منکر کاربرد دارد و بر پایه آن نمی‌توان گفت که در نتیجه فرجام‌خواهی، خواهان نخستین می‌تواند از حق موضوع دعوا انصراف کلی دهد و در این شرایط نیازی هم به قبول خواننده نخستین نیست؛ چه اینکه ممکن است خواهان نخستین با این کار بخواهد از وضعیت قطعی شده رأی مورد فرجام بگریزد. وانگهی، این کار موجب صدور قرار سقوط دعوا است که دیوان عالی کشور قادر به صدور آن نیست و چنین انصرافی مجوز نقض رأی صادر شده نمی‌باشد. همچنین، فرجام‌خواهی برای تشخیص مطابقت رأی با قانون و موازین شرعی پیش‌بینی شده و فایده آن فقط در حقوق و منافع طرفین نیست و می‌تواند فایده عمومی داشته

۱. آن‌چنان که قانون‌گذار در ماده ۴۴۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ش با اصلاحات بعدی به آن تصریح کرده است.

باشد. بر این اساس، طرفین باید برای ختم موضوع به راهکار دیگری مانند سازش یا داوری متوسل شوند. با وجود این، پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر رأی فرجام‌خواسته نقض گردد و حسب مورد پرونده به دادگاه نخستین یا تجدیدنظر ارجاع شود، آیا پس از این ارجاع، خواهان نخستین می‌تواند از دعوای خود انصراف کلی بدهد؟ این پرسش با توجه به بررسی‌های پیشین، تنها در مورد دادگاه نخستین قابل طرح است. پیش از بررسی پاسخ این پرسش بایسته است بررسی شود که در نتیجه نقض، پرونده در چه وضعیتی قرار می‌گیرد؟ قانون آیین دادرسی مدنی ما در این باره حکمی به‌روشنی مواد ۶۲۵ و ۶۲۶ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه ندارد که مورد اخیر مقرر نموده است: «منطوق رأی فرجامی گستره نقض در دیوان را معین می‌کند. این گستره، مجموع مفاد رأی را در فرض عدم قابلیت تجزیه یا وابستگی ضروری دربر می‌گیرد» و «نسبت به موارد مخالف قانون، دیوان عالی طرفین را در وضعیتی قرار می‌دهد که قبل از رأی منقوض داشته‌اند. بدون اینکه نیازی به صدور تصمیمی جدید باشد، نقض باید دربرگیرنده نقض هرگونه تصمیمی که متعاقب رأی منقوض صادر شده، نقض تصمیمات مربوط به اعمال یا اجرای رأی مورد نقض یا هر تصمیم دیگری که بدان ضرورتاً وابسته بوده، باشد. اگر مقتضی باشد دیوان می‌تواند در منطوق رأی خود دائر بر نقض، خروج طرفینی را که حضورشان برای حل و فصل دعوا ضرورت ندارد اعلام نماید». بر این اساس، باید نخست به منطوق رأی فرجامی برای تشخیص حدود نقض توجه نمود و دیگر اینکه در صورت نقض به علت مخالفت رأی با قانون، طرفین را در وضعیت قبل از صدور رأی منقوض از هر جهت قرار داد. پرسش این پاسخ نیز به شناخت این وضعیت پس از نقض وابسته است. بر این بنیاد، اگر نقض رأی در دیوان نسبت به بخشی از یک رأی باشد و پرونده به مرجع قضایی نخستین ارجاع شود، این نقض به خواهان حق انصراف کلی از مورد دعوای نخستین نمی‌دهد و دادگاه نخستین باید برابر ماده ۴۰۶ ق.آ.د.م عمل کند و ممکن است موضوع مشمول حکم ماده ۴۰۸ قرار بگیرد. با وجود این، اگر نقض نسبت به قراری باشد که پرونده را به دادگاه نخستین ارجاع می‌دهد، در این صورت به علت عدم رسیدگی ماهیتی، خواهان نخستین می‌تواند مطابق بندهای «ب» و «ج» ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م، دعوای خود را مسترد کرده، یا به کلی از آن انصراف دهد. اگر هم نقض به واسطه نقض تحقیقات باشد، حدود صلاحیت دادگاه نخستین برطرف نمودن نقض تحقیقات مطابق بند «الف» ماده ۴۰۵ ق.آ.د.م است و به نظر قادر به رسیدگی درباره پذیرش استرداد دعوا یا انصراف کلی از حق خواهان نخستین نیست.

نتیجه

در این نوشته بررسی شد:

- اگرچه دادرسی مدنی دو طرف دارد، اما آزادی گزینش خواسته قرینه آزادی دفاع و سازماندهی آن در آغاز رسیدگی‌های قضایی مدنی است که باید مورد توجه باشد و تغییرات بعدی تاجایی که تضییع‌کننده حق طرف مقابل در بهره‌مندی از دلایل موجود در پرونده است، پذیرفتنی است.
- استرداد دادرسی مدنی متکی به مبانی این نوع دادخواهی باید در هر حال پذیرفته شود، اما این حکم با امکان جبران خسارات خوانده تنافی ندارد. اگرچه قانون آیین دادرسی در این باره حکمی ندارد و نقص به‌شمار می‌آید، اما قواعد عمومی مسئولیت مدنی از او حمایت می‌کند. این استرداد پس از دفاع خوانده، نیازمند قبول اوست و حکم قانون‌گذار در بند «ب» ماده ۱۰۷ دارای عوارض سوء بر مسئولیت در دادخواهی‌ها است و نمی‌توان پذیرفت که خواهان فقط پس از ختم مذاکرات طرفین، نتواند بدون قبول خوانده دعوی خود را مسترد کند؛ به‌هرروی، ختم مذاکرات اصحاب دعوا به معنای ختم دادرسی نیست، بلکه به معنای رسیدن پرونده به مقطع تصمیم‌گیری بعدی است؛ خواه تصمیم قاطع و خواه غیر آن باشد.
- استرداد دعوا به معنای استرداد موضوع دعوا به‌موجب انصراف کلی، اگرچه ممکن است، ولی در طرق شکایت فاقد وجهت بوده، زمینه سوءاستفاده از مقررات آیین دادرسی را فراهم می‌کند. خوانده حق دارد در جریان طرق شکایت آراء، رأیی دایر بر بی‌حقی خواهان نخستین بگیرد؛ با وجود این، پس از نقض رأی در دیوان عالی کشور باید برابر منطوق رأی منقوض به گستره نقض پی برد و در هر حال اعاده پرونده به دادگاه رسیدگی نخستین موجبی نیست برای امکان انصراف کلی از دعوا جز در موردی که رأی نقض شده قرار باشد.
- انتقال مورد دعوا پیش از دادخواهی و تحقق رابطه آیین دادرسی با منعی روبرو نیست، ولی پس از طرح دعوا، امکان انتقال مورد دعوا، اگرچه در حقوق ماهیتی وجود دارد، اما به‌خودی‌خود موجب انتقال رابطه ناشی از آیینی میان متداعیین به منتقل‌الیه نمی‌شود. وضعیت امکان دادخواهی منتقل‌الیه در طرق شکایت از رأی در قوانین کنونی آیین دادرسی مبهم و ناقص است که لزوم بازنگری را بایسته می‌گرداند.
- سازش موجب ختم موضوع و در پی آن، زوال دادرسی است، اما تراضی بر داوری در جریان رسیدگی قضایی چنین کارکردی نسبت به موضوع اختلاف ندارد و صرفاً وسیله‌ای است برای زوال دادرسی. از این‌رو، تراضی بر داوری در جریان طرق شکایت از رأی، به مرجع رسیدگی‌کننده حق نقض رأی صادره را نمی‌دهد و موضوع داوری تابع تراضی طرفین در ارجاع به داور است که می‌تواند رسیدگی مجدد به موضوع رأی

- یا انجام داوری در خصوص وضعیت ناشی از رأی باشد.
- توجه قانون‌گذار به حدود تصرفات مالکانه طرفین اختلاف حقوقی در دادرسی مدنی، موجب خواهد شد به‌درستی بتوان به حدود مسئولیت متداعیین در نتیجه سوءاستفاده از آیین دادرسی یا استفاده از حق دادخواهی را تعیین و برآورد نمود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۱)، اصول قضایی، مستخرجه از احکام دیوان عالی کشور، تهران: رهام.
۲. بروجردی عبده، محمد (۱۳۹۳)، مبانی حقوق اسلامی مختلف الاصول، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱)، دایره‌المعارف علوم اسلامی، قضایی، ج ۱ (دوره دو جلدی)، چ ۳، تهران: گنج دانش.
۴. حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن الحسن (محقق حلی)، (۱۳۷۴)، شرایع الاسلام، مترجم: ابوالقاسم بن احمد یزدی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، ج ۴، چ ۶، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۳)، حقوق حاکم بر اجرای آرای مدنی، تهران: سهامی انتشار.
۶. ----- (۱۳۹۰)، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی، ج ۱، تهران: سهامی انتشار.
۷. سنگلجی، محمد (۱۳۸۴)، قضا در اسلام، چ ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸. شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، چ ۲۰، تهران: انتشارات دراک.
۹. ----- (۱۳۸۸ الف)، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، چ ۲۱، تهران: انتشارات دراک.
۱۰. ----- (۱۳۸۸ ب)، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، چ ۱۵، تهران: انتشارات دراک.
۱۱. غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۱)، «اصل ابتکار عمل خصوصی اصحاب دعوا در دادرسی مدنی و استثنایها و قیده‌های آن»، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۴۲، ش ۱، ص ۲۰۱-۲۱۶.
۱۲. ----- (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی فراملی، تهران: سهامی انتشار.
۱۳. متین‌دفتری، احمد (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، تهران: مجد.
۱۴. مجموعه آرای دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران، (۱۳۹۳)، حقوقی، دی ۱۳۹۱، تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه.

۱۵. محسنی، حسن (۱۳۹۱)، «حدود وابستگی دعوای طاری به دعوای اصلی، استقلال یا وابستگی آیینی»، در مجموعه رویه قضایی، زیر نظر استاد کاتوزیان، تهران: جنگل، ص ۳۶۶-۳۵۱.
۱۶. ----- (۱۳۹۵)، «رویکردی تطبیقی بر دعوای متقابل»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ش ۷۳، ص ۱۶۷-۱۹۸.
۱۷. ----- (۱۳۹۶)، «توصیف رأی از منظر قابلیت شکایت»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۸، ش ۱، ص ۳۲۳-۳۴۲.
۱۸. ----- (۱۳۹۳)، اداره جریان دادرسی مدنی (برپایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی)، با مقدمه ناصر کاتوزیان، چ ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. ----- (۱۳۹۴)، آیین دادرسی مدنی فرانسه، با دیباچه و مقدمه پروفیسور لوییک کادیه و مجید غمامی، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۰. ----- (۱۳۹۵)، آیین دادرسی مدنی فرانسه، با دیباچه و مقدمه پروفیسور لوییک کادیه و عباس کریمی، ج ۱، چ ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۱. محسنی، سعید؛ معبودی نیشابوری، رضا؛ سید جمال‌الدین موسوی تقی‌آبادی (۱۳۹۵)، «مفهوم اصطلاح تا «اولین جلسه دادرسی»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره ۸، ش ۳، ص ۱۱۷-۱۳۳.
۲۲. مراغی، میر فتاح (۱۴۱۷ق)، العناوین، الجزء الثاني، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۳. محمدی، ابوالحسن (۱۳۹۳)، مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه، چ ۵۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. واحدی، جواد (۱۳۷۶) «جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ش ۳۸، ص ۶۷-۸۴.
۲۵. ----- (۱۳۷۰)، «دعوای متقابل»، مجله حقوقی و قضایی وزارت دادگستری، ش ۲، ص ۶-۲۱.

(ب) خارجی

26. CADIET, Loïc, (2014), Code de procédure civile, Paris, Litec.
27. CADIET, Loïc, et Emmanuel JEULAND, (2016), Droit judiciaire privé, Paris, Litec, 9e éd.
28. CORNU, Gérard, (2007), Vocabulaire juridique, Paris, PUF / Quadriga, 7e éd.
29. JAUERNING, Othmar, Burkhard HESS, (2011), Zivilprozessrecht, München, C. H. Beck.
30. STRICKLER, Yves, (2010), «Désistement», in : Répertoire de procédure civile Dalloz, Paris, Dalloz.